

چه بلایی بر سر

آرشیوهای موسیقی می آید؟

محمد رضا ضیاء

دانشجوی دکتری ادبیات

ویژه نامه شاطر رمضان



چه سالهای فراوان و عمرهای دراز
که خلق بر سر ما بر زمین بخواهد رفت
چنان که دست به دست آمده است، ملک به ما
به دست های دگر هم چنین بخواهد رفت
نانوایی که سوادِ دانشگاهی ندارد، به صورت
گریزی، خدمتی بزرگ به فرهنگ و هنر کشورش
می کند و اهالی هنر را، به صورت هفتگی دور هم
جمع می کند. این رویداد به ظاهر ساده، باعث
اتفاقات بزرگ دیگری می شود و لحظات خوش
و موسیقی ها و انگیزه های بسیاری می آفریند. در
این شهر هزاران نفر بیش از شاطر رمضان، پول و
امکانات و سواد داشته اند، ولی در او «آنی» بود که
همت کرد و بانی چنین جلساتی شد. جشنواره ای
دائمی، ساده و ارزان قیمت برای شنیدن موسیقی
زنده. کسانی که گاه در عمرشان ساز ندیده اند،
می توانند به صورت رایگان از موسیقی بهره برند.
می شد که شاطر بگوید: به من چه؟! این همه
سرمایه دار در این شهر هست، بگذار دیگران این
کارها را بکنند. ولی او چنین نمی کند، و با این کار،
نامش را در تاریخ جاودانه می کند. اینجاست که
شاطر، از خیلی از مدعیان حمایت از فرهنگ و هنر
پیش می افتد و شخصاً دست به کار می شود، بیخود
نیست که ناصر خسرو می گوید: «از عامه، خاص
هست بسی بدتر!» بسیاری فقط مدعی اند و کنار
گودنشین. به قول دکتر شفیعی کدکنی، روشنفکران
«نمی خواهم» نه روشنفکران «چه می خواهم»
یعنی عده ای به اصطلاح روشنفکر، که کارشان در
هر شرایطی مخالفت کردن است. کنار می نشینند و
ایراد می گیرند و خودشان هیچ کاری نمی کنند.
شاید خیلی ها ندانند که چنارهای خیابان

و عکس‌های بی نظیری گرفته شده، که این خود خدمت دیگری است که این خانه به موسیقی ایران کرده. متأسفانه در این سالها، آرشیوهای فراوانی از بین رفته است. از آرشیوهای خانگی خیلی کوچک، تا آرشیوهای عظیمی، مثل آرشیو احمد مهران، یا عبدالرسولی و... در این میان دو گروه مقصد؛ یکی مسؤولین ذی ربط و دیگری خود مجموعه داران. اولین کاری که هر مجموعه داری (موسیقی) باید انجام دهد، این است که از آرشیو موسیقی خود چند کپی دیجیتال تهیه کند و در جاهای مختلف قرار دهد. بسیاری از آرشیوها در طی تاریخ بر اثر چیزهایی مثل سرد و گرم شدن محیط، آتش سوزی، سرقت، آب و رطوبت و... به سادگی از میان رفته‌اند. آرشیو دیجیتال، چون قابلیت کپی ساده تری دارد، کمتر در معرض این قبیل مشکلات است (به شرطی که در چند محیط مجزا نگهداری شود). هیچ یک از این مجموعه داران فکر نمی‌کردند که مجموعه‌ای که با این مصیبت فراهم کرده‌اند، روزی به این سادگی نابود شود، یا به دست میراث‌دارانی بیفتد که به هیچ روی ارزش آن را نمی‌دانند.

یکی زهره خرج کردن نداشت
 زرش بود و یارای خوردن نداشت
 نه خوردی، که خاطر بر آسایدش
 نه دادی، که فردا به کار آیدش
 شب و روز در بند زربود و سیم
 زرو سیم، در بند مرد لئیم
 بدانست روزی پسر در کمین
 که ممسک کجا کرد زرد زمین
 ز خاکش بر آورد و بر باد داد
 شنیدم که سنگی در آن جا نهاد

متأسفانه تاریخ ما مملو از خست و تنگ نظری‌هایی است که در آن اشخاص همه چیز را برای خود می‌خواسته‌اند و در آخر هم نه خود خورده‌اند و نه به کس داده‌اند و گنده کرده‌اند و... بسیاری از فنون و تکنیک‌های هنری و علمی و عملی، به دلیل بخل در تدریس، با صاحبانش به خاک رفته‌اند. همین جاست که با بخشی از نظریه دکتر کاتوزیان «جامعه کلنگی» هم‌آوا می‌شوم. ایشان بر آن است که جامعه ما با وجود آنکه قرن‌ها قدمت و تاریخ دارد، ولی همواره جامعه‌ای موقت



به اصفهان می‌آمد و سری به خانه شاطر نمی‌زد. به سهم خودم می‌خواهم همین جا، از آقای الله، پسر شاطر، که هنوز چراغ این خانه را روشن نگه داشته است و هر هفته کریمانه، میزبان مردم و هنرمندان است، تشکر کنم. ای کاش دیگران هم، این بزرگواری‌ها را می‌دیدند و می‌آموختند. هر که فرزند آن پدر باشد / به همان سیرت و هنر باشد (؟)
 ولی مطلب اصلی بنده، در این میان چیز دیگری است؛ آرشیوهای موسیقی. در طی این همه سال، در خانه شاطر، موسیقی‌های فراوانی ضبط شده

عباس آباد، به همت حاج آقا جواد کسایی (پدر استاد کسایی) کاشته شده است، آیا ایشان نمی‌توانست بگوید: به من چه؟ چرا من بکارم؟ مگر شهر، شهرداری ندارد؟
 چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار! می‌گویند، در هنر مدرن (که در بسیاری موارد به ظاهر پیش پا افتاده و غیرفنی) است مخاطب می‌گوید: من هم می‌توانستم چنین کنم. اما پاسخ این است که: ولی تو نکردی! شاطر هم، به امید دیگران ننشست و خودش دست به کار شد. در دوره‌ای، کمتر هنرمندی



بوده است. یعنی بارها مجبور شده‌ایم که از نو «چرخ اختراع کنیم»! شما تفاوت این ذهنیت را ببینید با ذهنیتی که در جوامع پیشرفته هست، که می‌گوید حتی الامکان همه چیز باید در اختیار همگان باشد تا بیشترین افراد بیشترین بهره‌ها را ببرند. از سویی برای ما شخصی بودن و منحصر بودن فنون و اجازه ندادن به دیگران برای استفاده از آن چیزی عادی و غیرعجیب است. به یاد بیاورید که در *گلستان سعدی*، حکایت استادی را می‌خوانیم که یکی از فنون کشتی را به شاگردش نمی‌آموزد و بعداً می‌بیند که چه خوب بوده که این فن را یاد نداده است. یا داستان «فوت کوزه‌گری» که در گوش همه ما ایرانیان هست و پیامش این است که همه چیز را نباید به شاگرد آموخت. از یکی از استادان تار فراوان نقل شده است که وقتی در مجلسی، نوازنده‌ای دیگر حضور داشت، او دائماً مراقب بود که بعضی فوت و فن‌های کارش را یاد نگیرند. فطری سیمی که ایشان بر روی تار می‌انداخته است، سالها برای اهل فن به صورت معمایی درآمده است، در حالی که همین چند وقت پیش با آزمایش‌هایی که بر روی پیانوی بتنهون انجام دادند، مشخص شد که دلیل گری وی در اواخر عمر، وجود سرب در پیانوی او بوده است. بتنهون در حدود ۲۰۰ سال پیش از دنیا رفته است، ولی هنوز پیانوی وی برای آزمایش متخصصین در دسترس است، ولی سازهای بعضی از هنرمندان ما که در همین سالها از دنیا رفته‌اند، معلوم نیست کجاست! در این باره دکتر شفیع‌ی کدکنی در شماره ۴۴ مجله گزارش میراث، (ص ۱۱۳، ۱۱۷) مقاله

خوبی نوشته و گفته‌اند:

«چرا هیچ‌کس نمی‌داند که قبر فرخی یزدی کجاست؟ خواهید گفت: «شاید در فلان گورستانی بوده است که اینک تبدیل به پارک شده است.» در آن صورت این پرسش تلخ‌تر به میان خواهد آمد که چرا ما این چنین ناسپاس و فراموشکاریم که محلی که فرخی یزدی در آن مدفون شده است، تبدیل به پارک شود و یک سنگ یادبود برای او در آن پارک نگذاریم؟... حق دارند کسانی که می‌گویند «ما حافظه تاریخی نداریم» فقر حافظه تاریخی ما نتیجه نداشتن «آرشیو ملی» است؛ نه در قیاس با فرانسه و انگلستان که در قیاس با همسایگانمان. آرشیو ما کجا و آرشیو عثمانی (یعنی ترکیه قرن اخیر) کجا؟! گاهی به دانشجویان... به شوخی می‌گویم اگر شما از دولت فرانسه بپرسید که «در فلان تاریخ، و در فلان قهوه‌خانه خیابان شانزلیزه، آقای ویکتور هوگو یک فنجان قهوه خورده است؛ صورت حساب آن روز ویکتور هوگو، در آن کافه مورد نیاز من است»، فوراً از آرشیو ملی فرانسه می‌پرسند و به شما پاسخ می‌دهند، اما ما جای قبر فرخی یزدی را نمی‌دانیم!... زمانی، در جلسه‌ای، رومن یاکوبسون، در دانشگاه اکسفورد، سخنرانی می‌کرد، یاکوبسون، یکی از شعرهای ویلیام بتلر بیتز را به شیوه خاص خود تحلیل و تحریرهای مختلف آن شعر را مقایسه می‌کرد، تا نظریه ساختارگرایانه خود را، بر آن معیار، تثبیت کند. یادم هست که یکی از حاضران... اعتراض کرد بر گوشه‌ای از سخن یاکوبسون. رئیس جلسه هم آیو ریچاردز، ناقد بزرگ

قرن بیستم در قلمرو زبان انگلیسی بود. یاکوبسون به آن معترض گفت: «این سخن شما را، استاد دیگری هم، در آمریکا به من یاد آور شد و گفت که: و این استنباط شما از شعر بیتز به خاطر طرز قرائتی است که شما خود از شعر بیتز دارید و این به سبب لهجه روسی شماست». یاکوبسون گفت: «دست آن استاد را گرفتم و بردم به دانشگاه هاروارد، آنجا که صدای تمام بزرگان دانش و ادب و هنر ضبط و ثبت و آرشیو شده است. صفحه صدای بیتز را که شعرهای خودش را خوانده بود و از جمله همان شعر را، برای او گذاشتم و گفتم: ببین، شاعر، خود نیز به همان گونه می‌خواند که من خوانده‌ام»، برای خوانندگان این یادداشت باید یاد آور شوم که بیتز (شاعر بزرگ انگلیسی)... در سال ۱۹۳۹ در گذشته است. آنها در چه سال‌هایی به فکر چه چیزهایی بوده‌اند و ما قبر بدیع‌الزمان فروزانفر (در شاه عبدالعظیم) را به یک حاجی بازاری به قیمت یک پیکان دست سوم می‌فروشیم... [این اتفاق همین چندسال پیش رخ داده است] اگر از دانشگاه تهران بپرسند که ما می‌خواهیم نوع سؤالات امتحانی ملک الشعراء بهار یا بدیع‌الزمان فروزانفر یا خانم فاطمه سیاح را بدانیم، آیا دانشگاه تهران یک نمونه - فقط یک نمونه - از سؤالات امتحانی این استادان بزرگ و بی‌مانند را، که فصول درخشانی از تاریخ ادبیات و فرهنگ عصر ما را شکل داده‌اند، می‌تواند در اختیار ما قرار دهد؟ نه تنها در این زمینه پاسخ دانشگاه تهران منفی است، که حتی پرونده استخدامی ملک الشعراء بهار را هم ندارد.



«بهار نوعی» اگر در فرانسه می‌زیست، برای صورت حساب قهوه‌ای که در فلان «کافه» پاریس خورده بود، آرشيو داشتند و ما حتی پرونده استخدامی او را نداریم؛ تا چه رسد به نوع صورت سؤال‌های امتحانی او... همه این حرف‌ها را برای آن مطرح کردم که بگویم ما انضباط لازم برای «آرشيو سازی» را در هیچ زمینه‌ای نداشته‌ایم و نداریم و تا در این راه خود را به حداقل استانداردهای جهانی نرسانیم، کارمان زار خواهد بود»

همین ذهنیت بود که «جین لویسن»، بانوی انگلیسی را بر آن داشت که کل برنامه گلها را با آن همه مرارت و سختی جمع‌آوری کند و آنلاین و رایگان، در اختیار همه دنیا بگذارد. مگر او نمی‌توانست، این مجموعه منحصر به فرد را در زیرزمین خانه‌اش نگه دارد و به مهمانان خصوصی و معدودش «پز» آنها را بدهد؟ ولی او چنین ذهنیتی ندارد، و می‌داند که اگر بنا به مطرح شدن هم باشد، کسی که مجموعه‌اش را در اختیار همه دنیا می‌گذارد، خیلی بیشتر مطرح می‌شود، تا کسی که آن را فقط برای دوستان «رو» می‌کند! نام رسول جعفریان در تاریخ ماندگار شد. چرا؟ چون وقتی مدیر کتابخانه مجلس شورای اسلامی شد، برخلاف مدیران قبلی، که برای تک ماندن و مطرح شدن‌شان، برای در اختیار گذاشتن نسخ خطی، مانع ایجاد می‌کردند، بیش از ۱۵ هزار نسخه خطی را اسکن کرد و به صورت رایگان در اختیار همه گذاشت. یعنی هرکس بخواهد می‌تواند به صفحه وب سایت کتابخانه مجلس برود و نسخه خطی مورد نظرش را مجانی دانلود کند. مدیر شرکت گوگل در مصاحبه‌ای می‌گفت: دنیا تا چند سال دیگر تعجب می‌کند که چطور ماها، در یک لحظه، به کل اطلاعات دنیا دسترس نداشتیم؟! (نقل به مضمون) این ذهنیت می‌گوید که تک تک افراد جامعه به هم کمک می‌کنند، تا چیزی عظیم را خلق کنند و همین ذهنیت در جامعه ما تبدیل می‌شود به «به من چه؟» و «بگذار بقیه انجام دهند؟» و «هر وقت همه این کار را کردند، من هم انجام می‌دهم» و جملات مشابه. حتم دارم که بسیاری از این حضرات نمی‌دانند، الان به هر جای اینترنت که سری بزنید، می‌بینید، عده‌ای بدون چشمداشت، داشته‌هایشان را با دیگران تقسیم

می‌کنند. صفحه‌ای در فیس‌بوک هست، به اسم «عکس‌های تاریخی»، بارها دیده‌ام که افرادی ناشناس، عکس‌هایی بی‌نظیر و کمیاب از دوره قاجار و... را به رایگان، از مجموعه شخصی‌شان، در اختیار بقیه گذاشته‌اند و حتی اسم خودشان را هم ذکر نکرده‌اند. البته که از همه نباید انتظار داشت مجموعه‌هایشان را به رایگان در اختیار همه بگذارند، ولی حبس این آثار گناهی نابخشودنی است.

زر از بهر خوردن بود ای پدر

ز بهر نهادن چه سنگ و چه زر

زر از سنگ خارا برون آوردند

که با دوستان و عزیزان خورند

زر اندر کف مرد دنیا پرست

هنوز ای برادر به سنگ اندرست

مجموعه دار موسیقی چند چیز را باید بداند؛ یکی این که اینها ثروت ملی است و اگر وی نواری یا صفحه هنرمندی را تهیه کرده، به این معنی نیست که او صاحب آن اثر است. آن هم برنامه‌هایی مثل برنامه‌های رادیویی، که با صرف هزینه دولتی تهیه شده است. دیگر اینکه، حتی اگر اثری در خانه کسی هم ضبط شده است و وسایل و امکانات ضبط هم از صاحبخانه است، باز هم نقش وی چیزی در حد صدابردار، یا کمی بیشتر از آن است و صاحب اصلی، خالقان آن اثرند، نه صدابرداران! بارها از هنرمندان مختلفی شنیده‌ام که می‌گویند، در منزل کسی چیزی ضبط کرده‌اند و بعد صاحبخانه حتی یک نسخه از آن کار را به آنها نداده است. یعنی کسی که کاری را خلق کرده، صاحب اثر نیست، ولی کسی که آن را ضبط کرده، صاحبش است! مسأله دیگر این است که آرشيو داران عزیز باید بدانند که طالبان این آثار خیلی اندک‌اند و آنها نباید به دلیل وجود تعداد معدودی مشتاق، گمان کنند که هر یک از این نواری‌ها اگر منتشر شود، فردا انقلابی در موسیقی رخ خواهد داد و مردم برای خریدنش صف می‌کشند. حاضرم شرط ببندم که بسیاری از این آثار حتی اگر به رایگان در اختیار همگان قرار بگیرد، بیش از هزار نفر حاضر به شنیدنش نیستند. امتحانش هم چندان دشوار نیست؛ یا سری به آمار سایت‌هایی بزنید که بعضی از این قبیل آثار را به صورت رایگان

برای دانلود گذاشته‌اند، یا از شرکت‌های رسمی که این سالها ناشر این قبیل کارها بوده‌اند، شمارگان آثار خاص را بپرسید. (درست شبیه همین توهّم را کتابخانه‌ها و مجموعه‌داران نسخ خطی دارند، و فکر می‌کنند، اگر فردا عکسی از کتابی از آنها منتشر شود، مخاطبان «میلیونی» اند!) یعنی مجموعه‌دار باید بداند، که ارزش این آثار خیلی متفاوت است؛ از فوق‌العاده ارزشمند، تا آثاری که فقط به درد آرشيو می‌خورد. و اگر به فکر فروش این آثار هم هست، بداند که همه این آثار قیمت یکسان ندارد و دست‌کم آثاری را که ارزش پخش و نشر رسمی ندارد، در اختیار دیگران بگذارد.

از سویی، دولت هم باید نهایت همکاری را در این زمینه انجام دهد، اینها ثروت ملی است و باید با قیمت مناسب از مجموعه‌داران خریده شود و در اختیار همگان گذاشته شود. (خوشبختانه، اخیراً آرشيو مرحوم گلشن ابراهیمی، خریده شد و در موزه موسیقی در دسترس است). به هر حال مجموعه‌دار برای تهیه بعضی از این آثار خون دل خورده است و البته باید بداند که، در تاریخ نام کسی به نیکی برده می‌شود که به دیگران نفع رسانده باشد، حاج حسین ملک به سبب موزه ملک است که نامش می‌ماند، چون مجموعه بی‌نظیر اشیائی را که داشت، در اختیار دیگران گذاشت (مجموعه‌ای که فکر می‌کنم شاید بشود فقط با یکی از اشیاء آن کل یک آرشيو موسیقی را خرید!) و گرنه تاریخ اشخاص ثروتمند زیاد به خود دیده است که همه چیز را فقط برای خودشان و معدود افراد پیرامونشان می‌خواسته‌اند.

بخیل توانگر به دینار و سیم

طلسمی است بالای گنجی مقیم

از آن، سالها می‌ماند زرش

که لرزد طلسمی چنین بر سرش

به سنگ اجل ناگهش بشکند

به آسودگی گنج قسمت کنند

پانویس؛ ۱. شعرها از گلستان و بوستان سعدی

۲. خطاب بنده در این یادداشت، عام است، و مخاطبم همه دارندگان مجموعه‌های خصوصی هستند، و نه شخصی خاص.